

گوهر عرفان

محمد ولی الحق انصاری*

از هر شکست، همت و عزم جوان طلب
تا کی خراب و خسته به دریاوزه نشاط
مردانگی عیان نشود بی مبارزه
بہتر زیار پست بُود دشمن بلند
جویی اگر نشاط، به غم شادمان بزی
بگذر ز خاکدان جهان گذشتنی
گر نیستی ز کشمکش زیست با خبر
گر داده‌اند چشم حقیقت نگر به تو
در روشنی شعر نظیری به جوی راه
از یورش سپاه مسرت امان به جوی

هستی ز نیستی بجو، از مرگ جان طلب
تا کی فکنده سر چو گدایان نان طلب
خواهی که سرفروش شوی، هفتخوان طلب
لطف از زمین مجو، ستم از آسمان طلب
رنگینی بہار ز جورِ خزان طلب
بر قله‌های کوه بقا آشیان طلب
«می جو شراب کهنه، حریف جوان طلب»
از بی‌نشان به عالم فانی نشان طلب
همت ز فکر شاعر جادو بیان طلب
داری چو ذوق عشق، غم جاودان طلب

♦ - به از استقبال بیت زیر از نظیری نیشابوری:

با طبع هر که راست نیاید کران طلب

می‌باش و از مزاج حریفان نشان طلب

* - استاد بازنشسته فارسی دانشگاه لکهنو، لکهنو.



آن می که می‌روند به جنت برای آن با ما بیا و از در پیرمغان طلب
جام شراب گیر ز ساقی لاله روی عیش مدام از سخن گلرخان طلب
شادستی از ربودن ایمان و دل چرا ای حسن دلفروز، ز ما نقد جان طلب
در میکده بیا و زدست سمن بری رطل گران بگیر و می ارغوان طلب
تا کی به پیش جور بمانی خمیده سر؟ تا کی ز جابران زمانه امان طلب؟
یک تازه کربلا به جهان در وجود آر ذوق شهادت از گلوی تشنگان طلب
دلسوزی و خلوص و صفا و شکستگی این جنسها ز دامن دلخستگان طلب
چون می‌روی به محفل روشن‌دلان ولی نور دل و سرور روان ارمغان طلب
یعنی متاع گوهر عرفان سؤال کن
به هر حصول هر چه بزادی همان طلب

* * *